

### چه می‌گفتم؟

چه می‌گفتم؟ چه تزی مرا به اینجا کشانید؟ آیا یک عده جوان مخبط بی‌برنامه و تئوری بودیم و سرانجام در درون زندان باید روزگار بگذرانیم؟

این مختصر را من برای آن که بماند و شاید روزی نیاز به آن باشد که عده‌ای بدانند من چه می‌گفتم می‌نویسم زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که از زندان‌ها یکسره روانه گورستان شوم. پایه تئوریک نظریات من در باره وظایف کنونی مبارزین چنین بود که در زیر می‌آورم و بدیهی است که این بسیار مختصر و فهرست مسائل است و شرح هر قسمت خود نیاز به بحث و فحص مفصل دارد و خواننده هشیار باید متوجه این مسئله باشد:

رژیمی که اکنون بر ایران حاکم است از نظر تاریخی دوره جدید حاکمیتش با ۲۸ مرداد شروع می‌شود، علی‌رغم همه ادعاهای اصلاحات عمده‌ترین خصوصیاتش همچنان تمام و کمال دست نخورده باقی ماند و این عمده‌ترین خصوصیات عبارتست از شیوه استبدادی حکومت در داخل، ضددمکراتیک بودن، وابستگی تام به امپریالیسم جهانی و اهرم و تکیه‌گاه امپریالیسم در خاورمیانه بودن و از نظر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمونه و تیپیک کشوری که نئوکلنیالیسم و استراتژی جدید جهانی امپریالیسم در آن اعمال می‌شود. در ۲۸ مرداد [حزب توده ایران] یک فرصت بزرگ تاریخی را برای شروع موفقیت‌آمیز انقلاب از دست داد، می‌گویم شروع نه پیروزی، زیرا پیروزی قطعی و یقینی انقلاب پس از شروع، بستگی به فعل و انفعالات و تناسب قوای بین‌المللی و نحوه عکس‌العمل‌های رهبری انقلاب در ادامه پیروزمندانه آن شروع است. ولی به دلایل زیر احتمال پیروزی انقلاب در ۲۸ مرداد حداقل در بخشی از کشور به ویژه بخش شمالی که تهران را نیز شامل می‌شد وجود داشت و بعلاوه این احتمال، ۲۸ مرداد آن لحظه تاریخی بود که وظیفه شروع انقلاب را بدون کوچکترین تردیدی بر عهده حزب گذاشته بود زیرا:

الف. از نظر اجتماعی توده شهری به نحو فعالانه در حیات سیاسی شرکت داشتند. اکثریت شکننده طبقه کارگر در شهرهای کارگری در زیر پرچم حزب متحد بودند و متشکل شده بودند و اقشار دیگری نیز در صفوف حزب متحد بودند و آماده قبول دستورات رهبری. سایر قشرهایی که از مصدق حمایت می‌کردند نیز آماده شرکت و یا حداقل حمایت از هر نوع جنبشی بودند که به حمایت از مصدق بر می‌خاست و حتی انتظارشان این بود که حزب دست به اقدام زند و حتی برخی از رهبران احزاب

طرفدار مصدق آماده بودند در صورت اقدامی از جانب حزب از آن حمایت کنند و بر فرض هم که نمی‌کردند فوراً منفرد می‌شدند و جبهه واحد تحت هدایت حزب طبقه کارگر به نحو واقعی عملی می‌شد. ب. توده دهقان البته در مجموع آمادگی انقلابی کامل نداشت ولی حزب در بسیاری از نقاط از جمله در نقاط شمالی، اراک و قزوین عده زیادی از دهقانان را جمع کرده بود و در سازمان‌های خود متحد ساخته بود و با توجه به فوریت [حل] مسئله فنودالیسم، بسیار زود می‌توانست با اعلام شعارهای مترقی آنها را به صفوف انقلاب بکشاند.

ج. با توجه به نفوذ حزب در ارتش و نقشی که عده‌ای از افسران حزب در جریان کودتا داشتند در همان لحظات اول می‌توانستند رهبری کودتا را فلج ساخته و ضربه جدی به آن وارد سازند.

د. تمامی جامعه از هر اقدامی در سرکوب کودتا پشتیبانی می‌کردند و این اقدام منطبق با خواست و آرزوهایشان بود. ارتجاع و امپریالیسم مبتکر کودتا چنین انتظاری داشت و کودتای ۲۸ مرداد را با ناامیدی و به عنوان آخرین اقدام شروع کرد و حتی امیدی به فتح تهران نداشت. به همین جهت نیروهایی به رهبری بختیار و یک افسر دیگر در نزدیک همدان و تبریز برای حمله به تهران تدارک دیده بودند. بنابراین چنان که می‌بینیم همه شرایط عینی و ذهنی برای اقدام متناسب با کودتا یعنی حمله قهرآمیز و مسلحانه به آن آماده بود ولی رهبری حزب با بی‌لیاقتی و ضعف و اپورتونیزم از این موقعیت استفاده نکرد و پس از کودتا نیز که تا قریب یک سال امکان اقدام و شروع موفقیت‌آمیز را داشت از این کار سر باز زد تا بالاخره نیروهای حزب و تمامی مبارزان نه در یک نبرد بلکه در یک هزیمت و فرار بی‌نقشه و هدف گروه‌گروه به زندان‌ها و چوبه‌دار سپرده شدند. این عدم نتایج مصیبت باری برای نهضت ضداستعماری و کمونیستی ایران داشت که حتی در حال حاضر نیز غلبه بر آنها از مهمترین وظایف مبارزان به شمار می‌رود و این نتایج همچنان به عنوان مسئله در مقابل ما قرار دارد. مهمترین این نتایج چنین است - (این توضیح را بدهم که این نتایج ارتباط ارگانیک با هم دارند و هیچ کدام بر دیگری رجحانی ندارد.)

۱. عدم اقدام در ۲۸ مرداد موجب شد که حیات سیاسی در جامعه پس از مدت کوتاهی فروکش کند و شور انقلابی توده‌ها خاموش شود و سیاست که کار روزمره توده‌ها بود به دست فراموشی سپرده شود و مبارزه به محفل‌های کوچک روشنفکری و کارگری محدود شود.

۲. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که تکلیف رهبری نهضت ضداستعماری در ایران که در آستانه ۲۸ مرداد می‌رفت که به دست طبقه کارگر بیفتد دوباره در زیر علامت سؤال قرار گیرد و برای مدت‌ها دوباره به تعویق بیفتد.

۳. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که حزب طبقه کارگر کاملاً متلاشی شود به طوری که به خاطر اینکه صلاحیت رهبری - به حق - شدیداً مورد تردید بوده هرگز نتواند وحدت و جامعیت کمونیست‌های ایران را تا کنون تأمین کند.

۴. عدم اقدام در ۲۸ مرداد باعث شد که جبهه واحد ضداستعمار که در صورت اقدام رهبری به عمل متقابل با کودتا تحت رهبری حزب طبقه کارگر عملی می‌شد دوباره به عهده تعویق افتد و همچنان لاینحل بماند و نیروهای نهضت ملی پراکنده و با دشمنی شدیدتری به هم بنگرند.

چنین است نتایجی که از عدم اقدام حزب در ۲۸ مرداد به وجود آمد و چنین است مسائلی که امروز در مقابل ما شدیداً مطرح است و ما باید راه‌های غلبه بر آنها را با صداقت و گذشت و فداکاری بیابیم.

از ۲۸ مرداد تا دوران رفورم‌های اخیر، دلایل اعمال رفورم، سیاست خارجی رژیم: اسلوب قطعی و همه جانبه رژیم در حکومت تکیه بر سر نیزه و زندان بوده (و هست). تا چند سال پس از ۲۸ مرداد یعنی مشخصاً تا دوران رفورم‌های اخیر این اسلوب بی‌پرده‌تر و گستاخ‌تر عملی می‌شد، اگر چه در تمام دولت‌های بعد از ۲۸ مرداد کوشش می‌شد که چاشنی تبلیغاتی گوناگونی را، سرپوش اقدامات رژیم سازند مثل شعار مبارزه با فساد دولت‌های زاهدی و علاء، شعار (کار) و از کجا آورده‌ای دولت اقبال و غیره. ولی این اقدامات در سطح مسخره اداری باقی می‌ماند یعنی به ترکیب طبقاتی جامعه نزدیک نمی‌شد. ولی رفورم‌های اخیر رژیم به ترکیب طبقاتی جامعه دست گذاشت. آثار و نتایج این رفورم‌ها را باید نه کم و نه زیاد درک کرد و فهمید. قبل از بررسی آثار و نتایج رفورم‌های اخیر باید دلایل این رفورم را فهمید. این رفورم‌ها با یک سری دلایل داخلی و خارجی بسیار مهم که عمیقاً به هم وابسته‌اند توجیه می‌شود. دلایل داخلی:

۱. از ۲۸ مرداد به بعد بورژوازی کمپرادور مالی و صنعتی در ایران به سرعت رشد یافت یعنی در حقیقت رشد اقتصادی جامعه پس از ۲۸ مرداد در جامعه ایرانی کلاً به سود بورژوازی کمپرادور بود و بدیهی است که این پدیده خواه و ناخواه روابط بورژوازی را در جامعه رشد می‌دهد و این روابط در حد خود از نظر عینی بر ضد فئودالیسم عمل می‌کرد. دستگاه‌های دولتی به جای فئودال‌های قدیمی وابستگان بورژوازی کمپرادور تربیت شدگان بورژوازی را در خود جا می‌داد و این عناصر بر طبق و تا حد مقتضیات منافع خود اقدامات ضد فئودالی را تشویق می‌کردند.

۲. ناراحتی‌های دهقانی تقریباً در سراسر کشور به سرعت رشد می‌یافت که نمونه‌های عینی در این زمینه موجود است و مهاجرت دهقانان به شهر به صورت یک پدیده غیر قابل علاج که همراه با واکنش‌های منفی بر روی حیات سیاسی و اجتماعی مملکت بود ادامه داشت.

۳. فشار تبلیغاتی شدید روی توده دهقان از طریق رادیوها به ویژه رادیو ملی از سال ۳۷ و یک سری مسائل دیگر.

## علل خارجی

امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم امریکا با عبرت‌آموزی از حوادث جهانی از جمله حوادث چین، کوبا، الجزایر، هندوچین به خوبی درک کرده بود که اگر اوپوزیسیون به ویژه کمونیست‌ها بتوانند توده دهقان را متحد سازند و وارد میدان مبارزه کنند کارشان زار است، به همین جهت به دولت‌های دست‌نشانده خود توصیه می‌کردند که نوعی اصلاحات ارضی را که در رأس برنامه‌های آنان قرار دارد انجام دهند. این تز به ویژه از طرف گروه کندی - فولبرایت در حزب دموکرات امریکا حمایت می‌شد و زیر فشار آنها نیز مورد قبول اصولی حزب جمهوری‌خواه قرار گرفت (در حدود ۱۳ سال پیش) و از همان زمان نیز در برخی از کشورهای آسیایی و امریکای لاتین شروع به اجرا شد که نمونه روشن آن چند سال قبل از ایران به وسیله ایوب خان در پاکستان اجرا شد. این تز به طور اصولی مورد قبول امپریالیسم انگلستان نیز قرار گرفت ولی در نحوه اجرا کردن آن و اینکه رهبری این جریان‌ها به عهده عوامل کدام یک از آن دو باشد اختلافات و تضادهای زیادی آنها با هم در ایران پیدا کردند. تز رفرم‌های اجتماعی که در رأس آنها اصلاحات ارضی و بر حسب کشورها یک سری اقدامات دیگر را نیز شامل می‌شود از نظر عینی ناشی از استراتژی جدید امپریالیسم یا درست‌تر بگوییم نئوکولونیالیسم است. وزارت خارجه امریکا به طور رسمی روی این اقدامات نام «موانع انقلاب» گذاشته‌اند زیرا امیدشان این است که این اقدامات بتواند از انفجار انقلابی جامعه جلوگیری کند و زمینه عینی انقلاب را ضعیف سازد. اما چرا این تزها منطبق با استراتژی نئوکولونیالیسم است به دلایل زیر:

۱. در حال حاضر با توجه به قدرت اردوگاه سوسیالیسم، استراتژی سیاسی امپریالیسم در جلوگیری از پیوستن کشورها به اردوگاه مزبور است، امری که هر گاه در هر کشوری به وقوع پیوندد زمینه و امکان عملی و عینی هر نفوذ بعدی امپریالیسم را غیر ممکن می‌سازد، بنابراین برای جلوگیری از امکانات بالقوه چنین پدیده‌ای، امپریالیسم در سیاست سنتی خود دایر به جلوگیری از رشد صنایع و بورژوازی تجدیدنظر کرده تا بدین وسیله بتواند در آمادگی عینی توده‌های کشورهای جهان سوم برای پذیرش افکار انقلابی اخلاص کند. این مسئله احتیاج به توضیح مفصلی دارد که از حوصله این مقال خارج است.

۲. اگر در گذشته امپریالیسم می‌توانست با در بند نگه داشتن کشورهای دیگر و حفظ آنها در فقر کامل و در نظام‌های پوسیده فئودال به غارت و چپاول ثروت‌های آنها بپردازد، در حال حاضر هم از

نظر موقعیت بین‌المللی این کار امکان‌پذیر نیست و هم از نظر منافع ویژه اقتصادی‌اش چنین چیزی امکان ندارد زیرا کوشش امپریالیسم اکنون این است که با بالا بردن سطح زندگی توده‌ها در حد معینی امکانات و قوه خرید آنها را زیادت‌تر کند تا بدین طریق بازار مصرف برای کالای خود ایجاد نماید و برخلاف گذشته طبیعت و شکل امپراتوری اقتصادی و سیاسی امپریالیسم صرفاً به صورت صدور محصولات صنعتی به آن کشورها و بیرون بردن مواد اولیه از کشورهای مزبور نیست، بلکه سرمایه به صورت کارخانه‌های اتومبیل‌سازی و کارخانه‌های وسایل الکتریکی و محصولات شیمیایی و ایجاد انواع و اقسام مونتاژها به این کشورها صادر می‌شود و بدین ترتیب بازار تولید و مصرف را انحصاراً قبضه می‌نماید. از اینجاست که بورژوازی کمپرادور در این کشورها (از جمله کشور ما) رشد می‌یابد و به همراه آن روابط بورژوازی. چنین سیاستی اکنون در تمام کشورهای دنیای سوم که تحت تسلط امپریالیسم است عمل می‌شود. برای اینکه خوب درک کنیم که استراتژی جدید امپریالیسم چیست جمله‌ای از گزارش شورای ملی کنفرانس صنعتی آمریکا را که بر اساس بررسی فعالیت‌های ۱۸۲ کمپانی امریکایی تنظیم شده است نقل می‌کنم: «آن گروه کمپانی‌ها که فقط بر صدور کالای ساخته شده تکیه دارند به زودی مواضع خود را از دست می‌دهند.» گزارش به عنوان راه‌حل می‌گوید که: «کمپانی‌ها هر چه زودتر باید تأسیسات و کارخانه‌هایی را در خارج از کشور بسازند.»

۳. با توجه به دو مطلب فوق اگر در گذشته پایه طبقاتی استعمار فئودالیسم و فئودال‌ها بودند، امروزه پایه طبقاتی نئوکولونیالیسم «کمپرادوریسم» و بورژوازی کمپرادور است. تحت همین ضروریات است که اکنون به خوبی می‌توانیم بفهمیم که چرا امپریالیسم مبارزه با فئودالیسم و فئودال‌ها را تشویق و در برنامه خود قرار داده است. زیرا نتیجه کلی این اقدامات به طور خلاصه اینست که کشورها را در چهارچوب اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به مثابه منبع مواد خام و بازار مصرف و حفظ تقسیم کار بین‌المللی حفظ نماید. دلایل دیگری هم در این زمینه است که از آن می‌گذریم.

چنین بود عمده‌ترین دلایل داخلی و جهانی رفورم‌های اخیر رژیم. در نحوه پیاده کردن این استراتژی در ایران مسائل مهمی پیش آمد که لازم به تذکر است. چنانکه تذکر دادیم، امپریالیسم انگلستان نیز با این استراتژی به طور اصولی موافق بود. در هر کدام از کشورها که نیروی اساسی تسلط با یکی از این دو امپریالیسم بود این استراتژی نوین تحت هدایت عاملین آن سیاست بدون به وجود آمدن تضاد عمده‌ای اعمال می‌شد. چنان که در پاکستان که انگلستان در آنجا نفوذ قطعی و مسلط داشت ایوب خان آن را انجام داد و در بعضی از کشورهای امریکای لاتین با اعمال برخی کودتاها عاملین سیاست آمریکا آن را اجرا کردند. چرا اهمیت دارد که عامل کدام سیاست این استراتژی را اجرا کند؟ برای اینکه این استراتژی از آن چنان اهمیتی برخوردار است که می‌تواند برای اجراکنندگان آن در بین

توده‌های مردم محبوبیت و نفوذ ایجاد کند و بالنتیجه برای مدت زیادی سکان سیاسی کشور را از نظر زمینه اجتماعی بی‌رقیب در دست بگیرد. در ایران از آنجا که امپریالیسم انگلستان نفوذ قدیمی و پابرجایی داشت و آمریکا نیز مخصوصاً پس از ۲۸ مرداد نفوذی به هم زده بود که کوس برابری با نفوذ انگلستان می‌زد، انجام این استراتژی مدتی در میان رقابت انگلستان و آمریکا معطل ماند. آمریکا می‌خواست این استراتژی را به وسیله عاملین خود با فداکردن مهره‌های انگلیسی که سال‌های دراز در رأس کارها بودند و به شدت منفور بودند انجام دهد و بدین ترتیب پایه‌های نفوذ خود را مستحکم‌تر سازد و بتواند با خاطر جمعی بیشتری اهرم‌های سیاسی هدایت جامعه را در دست داشته باشد.

انگلستان می‌خواست این استراتژی انجام یابد ولی بدون فدا شدن مهره‌هایش، شاه در این میانه نزدیکی بیشتری با سیاست انگلستان داشت زیرا اولاً با توجه به روابط قدیمی و صمیمانه‌ای که با مالکین داشت از عواقب این کار برای خود می‌ترسید؛ ثانیاً فدا شدن مهره‌های انگلیسی در حقیقت به معنی فدا شدن عده‌ای از نزدیک‌ترین دارودسته‌هایش بود به همین دلیل در مقابل فشار آمریکا مقاومت می‌کرد و بدیهی است که خود عوامل فئودالیسم نیز که در کادر سیاسی مملکت ریشه عمیق داشتند نیز در مقابل این استراتژی که متضمن فدا شدن منافع آتی آنها بود مقاومت سختی می‌کردند. فراموش نکنیم که گروه امینی - ارسنجانی از سال ۳۷ این اقدامات را به صورت تزهایی که چاپ می‌نمودند تبلیغ می‌نمودند.

شاه در مقابل فشار آمریکا مقاومت می‌کرد، ولی آمریکا می‌خواست به هر قیمت شده این استراتژی را که ضرورت حیاتی داشت انجام دهد. اینجا بود که کودتای سرلشکر قزاقی که ارتباط نزدیکی هم با امینی داشت پایه‌گذاری شد که البته شکست خورد. پس از این کودتا بود که در زمان دولت اقبال در سال ۳۸ اولین قانون اصلاحات ارضی (که بسیار مسخره و بی‌معنی بود) تنظیم شد و در اوایل سال ۳۹ پس از آنکه به صورت شیر بی‌یال و دم و اشکم در آمد از تصویب مجلس شورا گذشت ولی هنوز تا اجرای آن فاصله زیادی بود. شاه علناً می‌خواست از زیر بار آن شانه خالی کند. به همین جهت بود که مانور نزدیک شدن به شوروی‌ها را در طی همین کشمکش داد و بدین ترتیب آیزنهاور را ترساند. ولی روی کار آمدن گروه جان اف کندی فشار آمریکا را زیاد کرد. به محض روی کار آمدن کندی کمک مالی دولت آمریکا به ایران قطع شد و تضاد سیاسی بین آمریکا و انگلستان در ایران شدت گرفت. از نتایج این تضاد و مسائل داخلی دیگر بود که نیروهای ملی فرصت یافتند که در سالهای ۳۹ تا ۴۲ دوباره سر بجنبانند و این دوره سه سال فعالیت علنی صرف‌نظر از همه ضعف‌ها و کمبودهایی که در آن به چشم می‌خورد دارای نتیجه مهمی به ویژه برای نیروهای کمونیستی بود. زیرا این فعالیتها باعث شد که یخ سوءظن و آتمسفر وحشتناک پس از ۲۸ مرداد آب شود و نیروهای چپ آگاه، همدیگر

را پیدا کنند. در همین زمان شاه و انگلستان در زمان دولت شریف امامی مانوری مجدداً در نزدیکی به شوروی دادند ولی با فشار شدید امریکا برای روی کار آمدن امینی و با استفاده از تهدید جبهه ملی که به فعالیت پرداخته بود و شاه و انگلستان به شدت از آن واهمه داشتند، بالاخره موفق شد گروه امینی - ارسنجانی را روی کار آورد. در برنامه این گروه که در رأس آن اصلاحات ارضی قرار داشت در عین حال یک سری محاکماتی نیز پیش‌بینی می‌شد که همه از رجال سرشناس هیئت حاکم و دوستان نزدیک شاه و انگلستان بودند. پس از مدت کوتاهی شاه با قول به امریکا که شخصاً ابتکار اصلاحات ارضی را بدون عدول از آن به دست گیرد، ابتکار را از دست گروه امینی - ارسنجانی که نفوذ زیادی به ویژه در دهات بهم زده بود و این مایه وحشت شاه بود خارج کرد.

لازم به یادآوری است که تمام کارهای تبلیغاتی بزرگ در زمینه اصلاحات ارضی و رفورم‌های اخیر پس از سقوط امینی انجام گرفت مثل رفراندوم - کنگره آزاد زنان و آزاد مردان و غیره و پس از شدت گرفتن ابتکار شاه دوباره به قلع و قمع مخالفین سیاسی خود از جمله جبهه ملی - دانشگاه و غیره که سربلند کرده بودند پرداخت و بدین ترتیب نتیجه سیاسی رفورم‌ها گسترش قدرت استبداد فردی شد و در واقع عمق و وسعت استبداد هرگز بعد از ۲۸ مرداد به این حد نرسیده بود، دستگاه حتی مخالف امینی‌ها و بقائی‌ها را هم دیگر تحمل نمی‌کند.

از نظر سیاست خارجی رژیم نیز چیزی «مستقل و ملی» به چشم نمی‌خورد. نزدیکی به شوروی و بلوک شرق ناشی از یک سری مسائل بین‌المللی و منافع خاص شاه و سیاست انگلستان است - از نظر بین‌المللی نزدیکی عمومی سیاست امریکا و شوروی مجوز و توجیه‌کننده این سیاست است. تخفیف جنگ سرد باعث شد که حکومت‌های نظیر ایران خطر فوری روی خود از جانب شرق [را] دیگر احساس نکنند و با علم به اینکه اگر روزی خطری از جانب بلوک کمونیست آنها را تهدید کند به هر حال و در هر صورت پشتیبانی امریکا را پشت سر خواهند داشت در کادر محدودی به معاملات و بازی دیپلماتیک با شوروی و حتی چین و سایر کشورهای سوسیالیستی پرداختند. در ایران این بازی همراه با ملاحظاتی به شرح ذیل است:

از نظر کلی (به ویژه تا قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل در خاورمیانه) امپریالیسم امریکا به دلیل اینکه امپریالیسم مسلط جهانی است و مسائل را با دید جهانی و بلند مدت می‌نگرد در اجرای این استراتژی عمومی که مانع از جذب قطعی کشوری در بلوک سوسیالیستی شود و کشورها را به هر حال در کادر اقتصاد و سیاست جهانی سرمایه‌داری حفظ کند، نرمش‌ها و انعطافات ویژه‌ای نسبت به کشورهای ضدامپریالیستی ولی غیرکمونیست نشان می‌داد و می‌دهد. کفایت به یاد آوریم که تا قبل از جنگ ژوئن مصر هنوز از امریکا کمک دریافت می‌داشت ولی امپریالیسم انگلستان که

سیاست‌هایش به ویژه در شرق سوئز که بزرگ‌ترین منطقه منافع جهانی آن است کمتر می‌تواند تحمل حکومت‌های مترقی بکند زیرا ادامه وجود این حکومت‌ها حتی یک روز هم خطری برای منافع بریتانیاست، به همین جهت دائماً دست اندرکار اخلاص دائمی در کار رژیم‌های مترقی منطقه است، یعنی سیاستش جنبه آنی و بهره‌برداری آنی دارد نه طویل مدت، شاه هم در این جنبه سیاست انگلستان با آن همراه بود زیرا وجود رژیم‌های مترقی در این ناحیه مستقیماً خطری برای رژیمش محسوب می‌شود. برای فهم این قضیه کفایت در نظر بگیریم و مقایسه کنیم که چگونه وجود کوبای انقلابی، رژیم‌های پوسیده مجاور کوبا را در امریکای لاتین هراسان می‌سازد. بنابراین بهبود روابط ایران و شوروی اگر چه از نظر کلی در کادر روابط بین‌المللی به وجود آمده است ولی به اصطلاح nuance های آن و دامنه این بهبود چیزی بود ناشی از پیوند عمیق‌تر منافع شاه و انگلستان. زیرا کاملاً معلوم است که آمریکا از دامنه نفوذ اقتصادی شوروی در ایران خوشایند نیست ولی انگلستان به عنوان رقیب ضعیف‌تر آمریکا از تداخل نفوذ شوروی در ایران به عنوان عامل ترمزکننده‌ای از طرف آمریکا بر روی نفوذ و منافعش استفاده می‌کند و همین استفاده را نیز شاه می‌برد که نگذارد زیر پایش به ناگاه خالی شود و به علاوه قطع فشار شانناژ از شرق سوسیالیست به رژیم امکان می‌دهد که بتواند همه نیرو و امکانش را در جهت نقش همراه و کمک امپریالیسم در منطقه خاورمیانه، بدون دغدغه و ناراحتی خیال انجام دهد کاری که بدون لحظه‌ای توقف ادامه دارد، به علاوه بهبود روابط با شوروی از نظر ذهنی و عینی خود عاملی است که به هر جهت حیثیتی برای رژیم در داخل و خارج می‌شود و بر اراده برخی مبارزان کمونیست (به ویژه توده‌ای‌ها) تأثیر منفی می‌گذارد. عمده‌ترین خطوط این تحلیل همچنان صحت و درستی خود را حفظ کرده‌اند.

تأثیر رفورم‌های اخیر را باید از دو جنبه یعنی از جنبه اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران و از جنبه تأثیر در موقعیت مبارزین و شرایط مبارزین بدون تعصب و بدون اینکه در هیچ جنبه‌ای به آن کم بها داده شود یا پُر بها داده شود مورد تحلیل قرار داد. بهترین جنبه این رفورم‌ها و شاهبیت آن اصلاحات ارضی است. فنودالیسم ایران که در طی تاریخ حیات خود به ویژه در ۵۰ سال قبل از اصلاحات ارضی آخر ضربات زیادی خورده بود، با اصلاحات اخیر ضربه خردکننده‌ای بر آن وارد آمد، این اصلاحات ارضی قبل از همه بر بزرگ مالکی نفوذ ولی ضربت قطعی را وارد ساخت ولی هنوز بودن بیش از ۶۰ درصد دهقانان در زمین‌های اجاره‌ای که خود شکلی از ادامه فنودالیسم است، وجود روابط فنودالی را در جامعه ایرانی باقی گذاشته است.

اصلاحات ارضی باعث شد که قدرت سیاسی و اجتماعی مالک در دهات به شدت زیاد لطمه ببیند و دهقان کم و بیش به سوی حیات سیاسی کشیده شود که این از نظر تاریخی امری است برای نهضت



بسیار مثبت. اصلاحات ارضی تا چند سالی امیدهای زیادی در توده دهقان برانگیخت ولی رژیم به دلیل اینکه از نظر ماهیت طبقاتی در چنان حدی نیست که مبارزه با فئودالیسم را در سطح سیاسی و اجتماعی تمام و کمال انجام دهد و چون در انجام این اصلاحات ملاحظات و منافع سیاسی ناشی از حفظ رژیم در مرحله اول قرار دارد تا ملاحظات و منافع سیاسی توده دهقان، نتیجه اینکه در حال حاضر توده دهقان امیدهای خود را مواجه با شکست می‌بیند، اگر چه دستگاه می‌کوشد که هر روز به نامی این امید را زنده نگهدارد ولی عینیات ملموس امروزه دهقان را با حقایق بیشتری آشنا می‌سازد.

پابرجاترین حامیان رژیم در توده دهقان آنهایی هستند که زمینی را در مرحله اول در طی اقساط خریدند و این حمایت هنوز ادامه دارد. به علاوه نواقص اصلاحات ارضی - وجود اجاره در کنار ملک فروخته شده به دهقان در حالی که هر دو یک وضع و یک آرزو دارند - وجود اقساط اجاره و فروش - از بین نبردن بدهکاری‌های سابق دهقانان به مالک - و مخصوصاً هدف عمومی رژیم از اصلاحات ارضی یعنی جانشین کردن مالکیت سرمایه‌داری به جای مالکیت فئودالی که به هر حال برای دهقان کلاهی از نمد نخواهد بود، تضادهای جدیدی در عرصه روستای ایران به وجود آورده است که معلوم است حل درست این تضادها به نفع توده محروم دهقان از ظرفیت سیاسی و طبقاتی رژیم بسیار دور است و سازمان اداری و بوروکراسی فاسد مملکت نیز قادر به انجام وظایف مهمی که در این زمینه در مقابلش قرار دارد نیست. بدین ترتیب ماه عسل تبلیغاتی رژیم در روستا پایان پذیرفت و اکنون هم رژیم و هم دهقان با مسائل عینی ملموس روبرو هستند و به همین جهت در حال حاضر امکان بهره‌برداری از وضع روستاها را ممکن ساخته است. سیاست صنعتی رژیم در کادر تقویت بورژوازی کمپرادور و سرمایه امپریالیستی خارجی دور میزند. مملکت تبدیل به چراگاه همه تراست‌های بزرگ و کوچک شده است. امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ژاپن و کشورهای اروپایی همه در صنایع و بانک‌ها و معادن ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند و این کار را آگاهانه رژیم برای آن انجام می‌دهد که مجموعه سیستم جهانی سرمایه‌داری را در حفظ خود ذینفع سازد و به علاوه حقایق نشان می‌دهد که امپریالیسم جهانی از ایران نه تنها به عنوان یک سرپل سیاسی و نظامی می‌خواهد بلکه به عنوان یک سرپل اقتصادی نیز چنین نقشی برای آن قائل شده است. سایر برنامه‌های اصلاحاتی از قبیل سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و آزادی زنان و غیره مسخره‌تر از آن است که کسی را فریب دهد.

اکنون در پرتو آنچه که تا کنون گفتیم وضع عمومی رژیم از نظر افکار ملت چیست: رژیم علی‌رغم مانورهای اصلاحاتی همچنان اسلوب و تکیه‌گاه عمده حکومتش «زور» است. ملیتاریزاسیون زندگی اجتماعی در شهرها مدت‌هاست که انجام گرفته و می‌رود که در روستاها نیز آن را به کمک سپاهیان دانش و بهداشت و غیره به انجام برساند و خلاء قدرت ناشی از ضعف مالک در دهات را با قدرت

وابسته به دولت پُر کند. سکنه شهرها همچنان بیش از هر موقع دیگری با رژیم آشتی ناپذیر باقی ماندند. هرگز این اندازه رژیم در شهرها دشمن نداشت و حتی پس از اصلاحات گروه‌های جدیدی از توده خرده بورژوازی شهری که تا گذشته نزدیک نسبت به نهضت حالت منفی داشتند تحت تأثیر جنبش آیت‌اله خمینی به صف مخالفین پیوستند. در روستاها البته توده دهقان در حالت انفجار انقلابی نزدیک قرار ندارد ولی بیش از پیش نارضایی اوج می‌گیرد و به هر حال در مجموع وضع طوری است که در یک برخورد بین ملت و رژیم، دستگاه از توده دهقان به عنوان نیروی ذخیره خود نمی‌تواند بهره‌برداری کند، بر عکس نهضت با نزدیکی‌های طبقاتی که به توده دهقان دارد زودتر قادر به جلب حمایت اخلاقی توده دهقان و سپس در طی زمان به جلب حمایت عملی آن است.

اکنون به این مسئله بسیار مهم و حیاتی می‌رسیم که در چنین شرایطی که وضع عمومی رژیم چنین است، و هر گونه صدای مخالف را هم خفه می‌کند و حتی طاقت فعالیت تیپ‌های شناخته شده‌ای مثل امینی‌ها و بقایی‌ها را هم ندارد چه راهی در مقابل نهضت قرار دارد. این مسئله در حدود ۷ سال است که فوریت پیدا کرده و دو جواب مختلف به طور کلی به آن داده می‌شود. عده‌ای می‌گویند راه مسالمت‌آمیز که رهبری حزب توده در خارج علم‌دار آن است و عده‌ای دیگر می‌گویند راه قهرآمیز که گروه‌های مختلف و با طرز فکرهای مختلف طرفدار آن هستند و من طرفدار این راه هستم. رهبری حزب مدعی است که شرایط عینی و ذهنی مساعد و مناسب برای اعمال راه قهرآمیز وجود ندارد یعنی از نظر عینی حالت انفجاری در جامعه نیست، نه اعتصابی، نه برخوردی، نه دعوایی، خلاصه آن وضعی نیست که لنین گفته است لازم هر انقلابی است یعنی «طبقه کارگر دیگر نتواند حکومت کند و طبقه محکوم هم نتواند مثل سابق زندگی کند»، از نظر ذهنی هم سازمان لازم و قوی که بتواند انقلاب را هدایت کند و تشکل لازم در طبقه کارگر وجود ندارد. البته رهبری حزب این حرف را جرأت نکرد یک باره بزند. در اوایل سال ۴۲ زیر فشار افکار در داخل و خارج کشور پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب در قطعنامه‌ای اعلام کرد که در شرایط کنونی که رژیم همه راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز را بسته است راهی جز توسل به راه قهرآمیز باقی نمی‌ماند. پس از این پلنوم، نیروها فشار آوردند حالا که راهی جز راه قهرآمیز نمی‌ماند بنابراین فعالیت سیاسی و عملی خود را برای اعمال این راه متمرکز سازید ولی برای من معلوم بود که کمیته مرکزی دروغ می‌گوید و اعتقادی به راه قهرآمیز ندارد و آنچه را که در پلنوم ۱۱ گفته است زیر فشار و برای در رفتن از زیر فشار بوده است، کمی بعد قضیه روشن شد.

رهبری حزب دوباره اعلام کرد که «درست است که در شرایط حاضر تنها راه، راه قهرآمیز است ولی در حال حاضر شرایط عینی نامناسب و شرایط ذهنی نامساعد است». من جواب دادم که ما با در

نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی می‌توانیم حکم کنیم که تنها راه کدام است. اگر شرایط عینی و ذهنی نامساعد و نامتناسب باشد گفتن اینکه راه قهرآمیز، تنها راه است حرف بی‌معنی است و این چیزی نبود [جز] البته روحیه اپورتونیستی و به قول لنین مثل مار در میان قطرات ناسخ و منسوخ یکدیگر خزیدن، و بالاخره پس از چندی رهبری خجالت را کنار گذاشت و اعلام کرد که راه قهرآمیز صحیح نیست و ما باید مبارزه را به شعارهای تاکتیکی محدود کنیم و از اصرار روی شعارهای استراتژیک خودداری ورزیم. این دیگر آخرین شاهکار بود که حزبی اعلام کند شعارهای استراتژیک یعنی کشک و اعلام کند که باید ما کوشش خود را متوجه مبارزه در راه آزادی‌های سندیکایی - افزایش حقوق - خروج ایران از پیمان‌های نظامی و چیزهایی از این قبیل گلی بافی‌ها کند. اما هرگز نمی‌گوید که چه نوع مبارزه‌ای - و اصلاً در چنین شرایطی چه نوع مبارزه می‌تواند مطرح باشد. اگر به زبان غیر دیپلماتیک بخواهم نظر رهبری را بگویم این می‌شود که باید صبر کنیم تا ببینیم چه می‌شود - صبر و انتظار - این معنی راه حقیقی کمیته مرکزی حزب توده است. اما من چرا می‌گویم راه قهرآمیز درست است و منطبق با ضروریات جامعه ما؟

۱. در شرایطی که امکان کوچک‌ترین فعالیت علنی وجود ندارد، در شرایطی که رژیم حتی مبارزه برای تقلیل شهریه را با زندان و سربازی فرستادن دانشجویان پاسخ می‌دهد صحبت از مبارزه مسالمت‌آمیز کردن فقط می‌تواند ناشی از ترس و ضعف باشد. اینکه دیده می‌شود در سطح جامعه هیچ گونه جنبشی دیده نمی‌شود به خاطر آن نیست که تضادی در بطن جامعه وجود ندارد و یا حالت مخالفت‌آمیزی نسبت به رژیم نیست بلکه این به خاطر استبداد خشن و بی‌سابقه‌ای است که بر جامعه حکومت می‌کند و مانع از فوران تضاد است. توده در طی ۱۵ سال اخیر آموخته است که از تظاهرات خیابانی و اعتصاب هیچ نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود، توده تکیه‌گاهی ندارد تا مخالفت خود را بروز دهد. توده امیدش را از دست داده است. توده آماده است که حمایت اخلاقی خود را نثار افرادی کند که گلوله را با گلوله پاسخ می‌دهند. اگر به اصطلاح حزب توده شرایط انفجاری در جامعه وجود ندارد این برای آن نیست که واقعاً چنین چیزی نیست بلکه به خاطر آن است که سرپوش سنگین خفقان و استبداد بی‌رحمانه به زور مانع تبلور علنی و تظاهر آن شده است و بعلاوه انقلابیون از نظر من نقش بزرگی در تکمیل و جهش دادن به شرایط عینی انقلاب دارند. شرایط عینی چیزی نیست که یک دیوار چین آن را از افراد انقلابی آگاه جدا کرده باشد و باید منتظر باشند تا خود به خود درست شود. انتخاب راه قهرآمیز به توده این امید و تکیه‌گاه را می‌دهد که به مبارزه کشیده شود ولی اشتباه نکنیم شروع راه قهرآمیز به منزله انجام انقلاب نیست. مقایسه‌ای مطلب را روشن می‌سازد، چرا در شرایطی که مبارزه مسالمت‌آمیز منطبق با وضع کشوری است تظاهرات، میتینگ‌ها، پخش اعلامیه دستار نویسی صحیح

است: آیا این کارها انقلاب است؟ خیر، اینها انقلاب نیست، اینها ره‌گشایی به سوی انقلاب است، اینها تأثیر گذاشتن روی شرایط عینی و ذهنی انقلاب است، در شرایطی هم که چنین اعمالی ممکن نیست، خرابکاری‌های نظامی، تشکیل گروه‌های پارتیزانی، ترور خیانتکاران و افراد مؤثر رژیم، انقلاب نیست بلکه ره‌گشایی از طریق قهرآمیز به سوی انقلاب عمومی خلق است. حزب توده خیال می‌کند که می‌تواند چند سالی صبر کند تا یک سازمان بزرگی تشکیل دهد، وحدت را به وجود آورد و آن وقت دست به عمل مناسب بزند. دیگر نمی‌فهمد که در شرایط کنونی ایران فقط در جریان مبارزه از طریق صحیح‌ترین راه یعنی در جریان اعمال راه قهرآمیز است که می‌توان شرایط ذهنی را تقویت کرد، سازمان حزبی را گسترش داد و تشکل طبقه کارگر را افزون ساخت.

با توجه به مطالب بالا به این مسئله مهم می‌رسیم که اعمال قهرآمیز در شرایط کنونی جامعه ایرانی که همه راه‌های مسالمت‌آمیز بسته است تنها راه و صحیح‌ترین راه ممکن است و اعمال این راه فقط برای نهضت ارزش تاکتیکی ندارد بلکه واجد ارزش بزرگ استراتژی است. زیرا امکان می‌دهد که مسائل و مشکلاتی را که در مقابل نهضت قرار دارد و مقداری از آن ناشی از عدم انجام وظایف انقلابی رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد است که قبلاً بر شمرده حل کند. یعنی اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که مبارزه سیاسی دوباره به میان توده‌ها برگردد، توده‌ها تکیه‌گاه و ملجایی برای تبلور مخالفت‌های خود و تسریع آن پیدا کنند و امید به آینده را بازبندند، آن وقت هر اعتصاب، هر جنبش کوچک یا بزرگ، صنفی یا غیر صنفی در کادر مصالح عمومی نهضت قرار می‌گیرد.

۲. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که در جریان عمل، جامعیت کمونیست‌های ایران و حزب طبقه کارگر ایران دوباره به وجود آید و احیاء شود، این همه نیروی پراکنده کمونیستی در ایران که هر کدام سازی برای خود می‌زنند فقط در جریان عمل انقلابی مشخص است که وحدت را باز خواهند یافت.

اکنون وضع طوری است که هر گروه کمونیستی یا حتی غیر کمونیستی موفق به شروع راه قهرآمیز و ادامه آن شود، رهبری اوپوزیسیون را پس از مدت کوتاهی به عهده خواهد گرفت.

۳. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که اتحاد همه نیروهای ملی ضد رژیم در جریان عمل به وجود آید، زیرا از این طریق است که جبهه واحد عملاً و با قدرت به وجود خواهد آمد، نه در اتاق‌های در بسته مذاکره، بنابراین فریاد جبهه واحد، واحد زدن بدون ارائه راه مشخص و معینی برای مبارزه، خود و دیگران را فریب دادن است. تذکر این نکته در اینجا ضروری است که بر خلاف نظر حزب توده که علت‌العلل شکست ۲۸ مرداد را عدم وحدت نیروهای ملی می‌دانند باید گفت که عدم وحدت نیروهای ملی نه علت‌العلل شکست بلکه خود مولود و معلول عدم تحرک رهبری حزب در مقابله با

کودتاست. اگر حزب به مقابله با کودتا برمی‌خاست همه نیروهای ملی را تحت رهبری خود متحد می‌ساخت. امروز نیز گروهی که بتواند راه قهرآمیز را شروع کند و ادامه دهد رهبری همه نیروهای ملی را به دست خواهد گرفت و حتی این گروه اگر کمونیست هم نباشد کسب چنین رهبری در نهضت بسیار محتمل است.

۴. اعمال راه قهرآمیز امکان می‌دهد که در جریان عمل خیلی زود هدف و سوسیالیسم را برای نهضت انتخاب کرد بدون اینکه احتیاج باشد وقت و انرژی دیگری برای این کار تلف کرد. در شرایط کنونی بین‌المللی مبارزه واقعی بر ضد امپریالیسم از حرکت به سوی سوسیالیسم جدایی ناپذیر شده است. چنین است اهمیت بزرگ استراتژیک اعمال راه قهرآمیز. بدیهی است که اعمال و اجرای این راه، مشکلات بزرگی در مقابل دارد، فداکاری بزرگی را می‌طلبد، دقت و فراست و گذشت و هوشیاری عظیمی را اقتضاء می‌کند. چگونگی پیاده کردن این راه، مسئله فنی و نظامی دقیقی است ولی به طور خلاصه باید گفت که هدف اصلی اعمال راه قهرآمیز، گشودن یک جبهه نظامی بر علیه رژیم است. وقتی می‌گوییم جبهه نظامی منظور جبهه نظامی به مفهوم کلاسیک آن نیست بلکه به منظور داشتن نیروی مسلح است که از مسائل سیاسی بهره‌برداری می‌کند، حمله می‌کند و نیروی اهرمی جنگ پارتیزانی را تشکیل می‌دهد و کم‌کم خود را رشد می‌دهد. پس از شروع دیگر همه کارها مجاز است، از تخریب تا ترور خائنین - از آتش زدن تا ربودن مخالفین نهضت. پیروزی شروع کنندگان این است که بتوانند با شروع راه قهرآمیز آن را ادامه دهند - شروع آسان است ولی ادامه یافتن مشکل است و پیروزی این راه - نه پیروزی به معنی در دست گرفتن حکومت، بلکه پیروزی به معنی اثبات حقانیت و صحت این راه در بین توده‌ها - مربوط و منوط به ایجاد تناسبی است بین کار در شهرها از نظر سیاسی - و کار تبلیغاتی در خارج از کشور و کار نظامی خارج از شهر. بدیهی است که به نظر من تکیه‌گاه اولیه این راه نیروهای شهری هستند، زیرا نیروهای شهری آگاه‌تر، روشن‌تر، مقدم‌تر و آماده‌ترند.

فقط در طی زمان طولانی و با کار دشوار و ارائه شعارهای درست طبقاتی است که بعدها می‌تواند توده دهقان را به نهضت جلب کند، البته نباید خیال کرد تا گروهی شروع به کار کرد همه شهر را می‌افتند دنبالش - خیر - بلکه منظور این است که در شهرها به ویژه شهرهای بزرگ چنین گروهی از حمایت اخلاقی عظیمی که مقدمه حمایت عملی بعدی است برخوردار خواهد بود. کوشش گروه شروع کننده باید این باشد که با انجام یک سری عملیات نمایشی در همان اولین ساعاتی که در خارج از شهر شروع به عملیات می‌کند، توده شهرهای بزرگ، حداقل تهران را، از ایجاد جنبشی آگاه سازد و در خارج نیز بلافاصله دست به عمل تبلیغاتی وسیع بزند تا برای دستگاه امکان منزوی کردن (Isole) و

خفه کردن آن وجود نداشته باشد - نوع کاری که در شهرها می‌شود باید طوری باشد که دستگاه نتواند آن را از چشم مردم مخفی سازد و یا وارونه جلوه دهد.

### باید کوشید مسئله فوراً بین‌المللی شود

اهداف سیاسی که این جریان را انتخاب می‌کند باید طوری باشد که برای دستگاه امکان مانور روی شعارها بدون عقب‌نشینی آشکار ممکن نباشد و باید طوری باشد که حداکثر ممکن نیروهای جامعه را به دنبال بکشد، از آنجا که در شرایط حاضر - رژیم سلطنتی و شاه در مرکز سیاست کشور قرار دارد - شعار جمهوری می‌تواند مجتمع و متحد کننده حداکثر نیروهای جامعه باشد، از نظر طبقاتی و اجتماعی نیز شعارهای مناسب وجود دارد و باید با آگاهی از همان لحظه اول اقدام، آن را مطرح کرد که دستگاه نتواند هدف‌های گروه اجراکننده را با تبلیغات وسیعی که راه خواهد انداخت و وارونه جلوه دهد. چنین اعمالی باعث خواهد شد که رژیم به یک باره نقاب از چهره فروافکند، در شهرها خشونت نشان دهد - با گناه و بی‌گناه را دستگیر سازد - مانورها را کنار بگذارد. چهره واقعی خود را نشان دهد و این همان چیزی است که برای موفقیت این راه کمال مطلوب به شمار می‌رود.

چنین است عمده‌ترین وظایفی که به نظر من در مقابل کمونیست‌های ایران قرار دارد. به همین جهت به نظر من گروه‌های مختلف کمونیستی باید فوق‌العاده از خود واقع‌بینی نشان دهند. عوض اینکه مسائل جهانی نقطه شروع حرکت تفکر آنها باشد مسائل داخلی باید نقطه شروع قرار گیرد. عوض اینکه صحت راهی را در عرصه بین‌المللی و با تکیه بر چین و شوروی مورد بحث قرار دهیم، صحت راه را در ایران مورد بررسی قرار دهیم بدون اینکه کاری به هوادار جهانی آن و یا مخالف آن داشته باشیم زیرا رسیدن به این نتیجه که چون چین راست می‌گوید پس باید در ایران انقلاب کنیم و یا بر عکس چون چین دروغ می‌گوید نباید انقلاب کنیم، بدترین نحوه بررسی قضایا برای ماست. به همین جهت پیشنهاد من این است که موضع‌گیری جهانی در شرایط کنونی موقوف شود. زیرا مصالح آینده جنبش حکم می‌کند که ما هم با شوروی و هم با چین بهترین روابط را داشته باشیم و در زمینه این موضع‌گیری باید با احساس مسئولیت عظیمی برای آینده و سرنوشت نهضت اقدام کنیم. مگر جبهه آزادی‌بخش ویتنام در مورد قضایای جهانی نظر ندارد؟ حتماً دارد. ولی موضع‌گیری ندارد. زیرا این برای مصالح جنبش خلق ویتنام مضر است. ما نیز باید چنین کنیم. منظور از نداشتن موضع‌گیری نداشتن نظر نیست، بلکه منظور این است که نقطه شروع حرکت و وحدت یا وحدت موضع‌گیری در مقابل چین و شوروی نباشد و گرنه من معتقدم حتی در یک سری قضایایی که یک طرف آن رژیم و طرف دیگرش کشورهای سوسیالیستی است حتماً باید اظهار نظر کنیم و موضع‌گیری داشته باشیم.

به همین جهت از سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به رژیم ایران ناراضی و آن را مغایر با انترناسیونالیسم پرولتری می‌دانم. زیرا با توجه به تحلیل دقیقی که از ماهیت و وظایف رژیم ایران در منطقه خاورمیانه کردم، هر کمکی به رژیم ایران ضربه‌ای است به نهضت‌های ضداستعماری در خاورمیانه.

فقط و فقط یک سیاست اپورتونیستی که اصول، تعیین‌کننده آن نیست و بررسی ماهیت و نقش سیاسی دولت‌ها در تنظیم خط مشی آن دخالتی ندارد می‌تواند فی‌المثل هم به جمهوری مصر و سوریه اسلحه بدهد و هم به ایران (در این زمینه بحث و دلایل زیاد است). بنابراین من چنین سیاستی را که اتحاد شوروی در پیش گرفته و با دادن اسلحه عالی‌ترین شکل حمایت سیاسی خود را از رژیم ایران نشان داده سیاست سوسیالیستی نمی‌دانم و این مسئله را هم بدون اینکه دچار هاری antisovietisme شویم باید مطرح سازیم. بگذریم از این مسئله که رهبری حزب توده با بی‌شخصیتی گریه‌آوری، برخلاف و علیرغم همه واقعیات حتی فروش اسلحه شوروی به ایران را هم توجیه کرد.

من رئوس آنچه را که می‌اندیشیدم برای اینکه بماند در اینجا نوشتم، معلوم است که مسائلی که در اینجا مطرح است آن چنان مهم است که به خوبی می‌دانم این اختصار در درست فهمیدن آنها اخلاص می‌کند ولی چاره‌ای نیست. شاید کاجی به از هیچی باشد.